

# گونه‌های تکرار و گذر

در

## روایت‌های منظوم اخوان ثالث

زهره احمدی پور اناری

زمان و مکان، از جمله عناصری است که در منظومه‌های روایی اخوان به بهترین شکل آن وجود دارد، اما آنچه در شعرهای اخوان ثالث به این روایتگری جنبه برجسته‌تری بخشیده و آن را از کار دیگر شاعران متمایز می‌سازد، نحوه روایت است. «روایت اخوان در شعر، روایتی است شاعرانه و کاملاً متفاوت با شیوه روایتی که در داستان‌نویسی و ادبیات داستانی به چشم می‌خورد، به گونه‌ای که روای بودن لحن و ساختار روایی شعر به هیچ وجه لطمه‌ای به شعرهای اخوان وارد نمی‌آورد.»<sup>(۳)</sup>

«منظومه‌های داستانی اخوان، دو ویژگی عمده دارند: اول، این که اخوان هیچ‌گاه نمی‌خواهد فقط یک راوی یا نقل‌قصة‌های از یادرفته باشد، او از این قصه‌ها برای بیان بسیاری از مهمترین مسایل زندگی بشر کمک می‌گیرد و دوم، این که بیان قصه‌ها از ساختاری نو برخوردار است.»<sup>(۴)</sup>

### گذر و تکرار در روایت‌های اخوان

شعر اخوان، شعر زندگی و تجربه است. عبور لحظات و فرصت‌هاست. حرکت در مسیر رفتن و رسیدن است. روایت هست شدن و نابود شدن است. شعر اخوان، شعر راکد و منجمد نیست. مضمون و مفهوم شعر اخوان جاری است و در وجود خواننده جریان می‌یابد.

منظومه‌های روایی اخوان، چهره واقعی زندگی است که گاه شفاف و گاه در پرده تمثیل و رمز بیان شده است. شعر اخوان، مانند زندگی در خود تکرار و گذر دارد. چنان که دوره‌های تاریخی تکرار و نابود

روایت‌ها و قصه‌های منظوم اخوان بهترین و ماندگارترین بخش منظومه‌های شعری اوست. این منظومه‌ها که در قالب نیمایی سروده شده‌اند، اغلب قصه‌های تمثیلی و رمزی هستند. درون‌مایه و موضوع این منظومه‌ها اجتماعی، تاریخی، حماسی و اسطوره‌ای است. از آنجا که زندگی و حماسه با تکرار همراه است این روایت‌ها نیز سرشار از جنبه‌های مختلف تکرار است. شعر اخوان شعر زندگی است، پس شعر او هم مانند زندگی گذر و حرکت دارد. در این مقاله جنبه‌هایی از تکرار و گذر در روایت‌های منظوم اخوان بررسی می‌شود.

شد. مجموعه‌های شعر اخوان عبارتند از: «آخر شاهنامه»، «از این اوستا»، «زمستان»، «در حیاط کوچک پاییز در زندان»، «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم» و «ارغنون».<sup>(۱)</sup>

«ارغنون» و «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم» در بردارنده شعرهای کلاسیک اخوان است. اما اوج هنر اخوان در منظومه‌های داستانی اوست که در قالب شعر نیمایی سروده شده است.

### روایت در شعر اخوان

«روایت اصطلاحی عام است که برای هر آنچه قصه، داستان یا حکایتی را نقل می‌کند به کار می‌رود. در زبان انگلیسی نیز اصطلاح narrative به هر قسم روایتی که دارای حادثه، شخصیت و نقل‌گفتار و اعمال شخصیت‌ها باشد، خواه نظم یا نثر، اطلاق می‌شود.»<sup>(۲)</sup> ماندگارترین شعرهای اخوان در ساختار روایی، پردازش یافته است. روایت‌ها و قصه‌های منظوم اخوان، ساختاری همانند داستان‌های امروزی دارند. شخصیت‌پردازی، شروع و پایان نیکو، پیرنگ، لحن، بیان و تعیین

مهدی اخوان ثالث در سال ۱۳۰۷ ه.ش در توس مشهد دیده به جهان گشود. اخوان از دوره کودکی به هنر علاقه داشت. وی نخست به موسیقی روی آورد ولی چون پدر، او را از موسیقی منع کرد به سراغ شعر و شاعری رفت. اخوان تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود پشت سر گذاشت و در بیست سالگی به تهران رفت و وزارت آموزش و پرورش، او را به خدمت گرفت و به عنوان معلم و مدیر مدرسه در روستاهای ورامین، مشغول کار شد. پس از چند صباحی به تهران انتقال یافت و همکاری خود را با رادیو و تلویزیون و بنیاد فرهنگ ایران شروع کرد. اخوان نخستین شعرش را در هفده سالگی سرود. وی شعرهای نخستین خود را در مجله‌های ادبی به چاپ می‌رساند. نخستین مجموعه شعر اخوان «ارغنون» نام دارد که شامل شعرهای کلاسیک وی است که در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسید. دومین مجموعه شعر نیمایی که موجب شهرت و محبوبیت او شد، «زمستان» است که در سال ۱۳۳۵ روانه بازار نشر

می شوند و باز دوره ای به وجود می آید؛ همچنان که سال‌ها می گذرد عده ای می روند و عده ای می آیند، شعر اخوان هم عرصه همین رفتن‌ها و آمدن‌ها و انتظارات است. قیدهای تکرار و استمرار در منظومه‌های روایی او جلوه خاصی دارد. قیدهایی چون: باز، همچنان، دایم، آنکه و...:

سال دیگر، یا نمی دانم کدامین سال از کدامین قرن،

باز یک شب، یک شب سرد زمستانی ست. یک شب کولاک،

باد برف و سوز و وحشتناک لیک

سربناه قهوه خانه هم بد انسان گرم... گرچه می بینند و می دانند.

کآنکه اکنون نقل می گوید از درون جمعی جادوی فرنگ آورد،

گرگ، روبه طرفه طراری ست افسونکار. گرچه آن انبوه این دانند،

باز هم اما

گرد پر فن جمعی جادوش - دزد دین و دنیایش - همچنان غوغا و جنجال ست

راست پنداری که این محتال بیگانه آن گرامی نازنین، پارینه نقال ست. (۵)

در این مقاله، وجهی چند از وجوه تکرار، در زمینه مضمون روایت‌های منظوم اخوان بررسی می شود.

#### الف) مصداق‌های گذر و تکرار ۱- نشان گام‌ها بر برف

شعر برف از مجموعه «آخر شاهنامه» تصویر واضحی از گذر و تکرار را نشان می دهد، یکی از جنبه‌های بسیار بارز تکرار در این شعر، تکرار واژه هاست اما آنچه مورد نظر است، تکرار واژه‌ها نیست، تصویر گذراست.

راوی بر روی برف حرکت می کند در پیش روی خود، نشان گام‌های رفتگان را می بیند و آنگاه به پشت سر خود می نگرد، نشان گام‌های خود را می بیند. برف می بارید و دایم نشان گام‌ها پاک می شد و نشان‌های جدید بر برف نقش می بست. گرچه این شعر، معنای اجتماعی و تمثیلی دارد اما با معنای رمزی آن کاری نداریم. آنچه بر آن تأکید داریم این است که شعر اخوان، شعری جاری است. مضمون برف در کنار محتوای شعر، مفهوم گذر را القامی کند. گذر از یک دوره به دوره‌ای دیگر جلوه فرسایش و پیدایش.

برف می بارید و پیش از ما

دیگرانی همچو ما خشنود و ناخشنود،

زیر این کجبار خامشبار، از این راه

رفته بودند و نشان پایهایشان بود

خوب یادم نیست

#### □ ماندگارترین شعرهای اخوان در

#### ساختار روایی، پردازش

#### یافته است. روایت‌ها و قصه‌های

#### منظوم اخوان، ساختاری همانند

#### داستان‌های امروزی دارند.

#### شخصیت‌پردازی، شروع و پایان

#### نیکو، پیرنگ، لحن، بیان و تعیین

#### زمان و مکان از جمله عناصری است

#### که در منظومه‌های روایی اخوان به

#### بهترین شکل آن وجود دارد.

تا کجاها رفته بودم؛ خوب یادم نیست

این، که فریادی شنیدم، یا هوس کردم،

که کنم رو باز پس، رو باز پس کردم

پیش چشمم خفته اینک راه پیموده

پهن‌دشت برف پوشی راه من بوده

گام‌های من بر آن نقش من افزوده

چند گامی باز گشتم؛ برف می بارید

باز می گشتم

برف می بارید

جای پاها تازه بود اما،

برف می بارید. (۶)

#### ۲- ساعت بزرگ

«ساعت بزرگ» عنوان شعری از مجموعه «آخر شاهنامه» است. ساعت بزرگ تصویر مدرج و مشخصی از عبور لحظات و دقائق را نشان می دهد. ساعت بزرگ «ره‌نورد چیره گامی» است که با «سرود کاروان روان» است و تیک تاک او زنگ جرس گذر «کاروان لحظه‌ها» است.

یادمان نمانده کز چه روزگار

از کدام روز هفته، در کدام فصل،

ساعت بزرگ

مانده بود یادگار

لیک همچو داستان دوش و دی

مانده یادمان که ساعت بزرگ

در میان باغ شهر پرغرور،

بر سر ستونی آهنین نهاده بود.

در تمام روز و شب

تیک و تاک او بگوش می رسید.

صفحه مسلسلش

رو بچار سو گشاده بود

با شکفته چهره‌ای

زیر گونه گون نثار فصلها

ایستاده بود

سالهای سال

گرم کار خویش بود

ما چه حرف‌ها که می زدیم،

او چه قصه‌ها که می سرود. (۷)

#### ۳- فصلها

فصل یک مفهوم دارد و مفهوم آن گذراست. گذر از بهار به تابستان و پائیز و زمستان، فصل‌ها در منظومه‌های روایی اخوان جایگاه ویژه‌ای دارند. نام یکی از دو مجموعه از زیباترین مجموعه‌های اخوان نام فصل را در خود دارد؛ زمستان، در حیاط کوچک پائیز در زندان. شعر «زمستان» یک شعر تمثیلی اجتماعی است که دوره سخت و سردی از تاریخ ایران را نشان می دهد اما هیچ فصلی هر چقدر سخت باشد ماندنی نیست.

در شعر ناژ از مجموعه «آخر شاهنامه» تصویری از گذر فصل‌ها را می بینیم:

دور از گزند و تیررس رعد و برق و باد

وز معبر قوافل ایام رهگذر

با میوه همیشگیس سبزی مدام،

ناژوی سالخورد فرو هشته بال و پر

او در جوار خویش

دیده ست بارها

بس مرغهای مختلف الوان نشسته‌اند.

بر بیله‌های وحشی و اهلی چنارها

پر جست و خیز و بیهوده گو طوطی بهار،

اندیشناک قمری تابستان،

اندوهگین قناری پائیز،

خاموش و خسته زاغ زمستان

اما

او

با میوه‌ی همیشگیس سبزی مدام،

عمری گرفته خو (۸)

#### ۴- شطرنج

در شعر «آنگاه پس از تلدر» از مجموعه «از این اوستا» شاعر به وصف بساط شطرنج می پردازد. شطرنج هم می تواند نشانگر شکست و پیروزی باشد. گذر از شکست به پیروزی و بالعکس و نیز تکرار شکست و پیروزی مفهومی است که در شطرنج مندرج است. در این شعر بساط شطرنج با باران به هم می ریزد:

بر نطع خون آلود این شطرنج رویایی

و آن بازی جانانه و جدی،

در خوشترین اقصای ژرفایی،

وین مهره‌های شکرین، شیرین و شیرینکار،

این ابر چون آوار؟  
آن گسترشها، وان صف آرایی  
آن پیلها و اسبها و برج و باروها  
افسوس. (۹)  
۵- میراث

«میراث» در مجموعه «آخر شاهنامه» نیز مصداقی از گذر و تکرار است. پوستین کهنه ای از نیاکان راوی به او می رسد. پوستین کهنه از دست تاریخ می گذرد و به نسل جدید می رسد و وجود آن در دست نسل جدید حضوری دیگر و تکراری دیگر می یابد:

پوستینی کهنه دارم من،  
یادگاری زنده پیر از روزگاران غبار آلود  
سالخوردی جاودان مانند

مانند میراث از نیاکانم مرا، این روزگار آلود. (۱۰)  
۶- قاصدک

«قاصدک» آخرین شعر از مجموعه «آخر شاهنامه» است. قاصدک هم مصداق تکرار و گذر است.

قاصدک با باد حرکت می کند و به این طرف و آن طرف می رود. قاصدک نماد کسی است که خبر می آورد. خبر تغییر و تحول را می دهد. خبر بهار و شکوفایی را می آورد:

قاصدک! هان چه خبر آوردی؟  
از کجان وز که خبر آوردی؟  
خوش خبر باشی، اما، اما  
گرد بام و در من  
بی ثمری می گردی. (۱۱)

(ب) روایت هایی که ساختارشان بر مبنای تکرار است:

#### ۱- کتیبه

ساختار بسیاری از منظومه های روایی اخوان بر مبنای تکرار و گذر است. روایت «کتیبه» از مجموعه «از این اوستا» قصه انسان های گرفتاری است که پای شان در زنجیر است. تخته سنگ بزرگی را می بینند که بر روی آن نوشته شده است:

«کسی راز مرا داند  
که از اینرو به آنرویم بگرداند.» (۱۲)

همه با هم به تفرقا می افتند تا تخته سنگ را بچرخانند. تخته سنگ را با مشقت تمام می چرخانند.

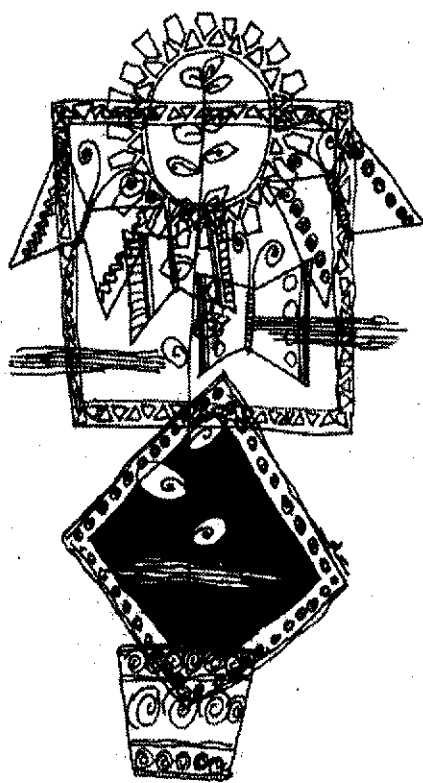
یکی از آن زنجیریان که زنجیرش سبک تر بود از تخته سنگ بالا می رود تا راز آن را بخواند. پس از مدتی از تخته سنگ فرود می آید. از او می پرسند بر تخته سنگ چه نوشته بود می گوید:

«نوشته بود  
همان،

کسی راز مرا داند

که از اینرو به آنرویم بگرداند.» (۱۳)

□ «میراث» روایت سنت و فرهنگ در مجموعه «آخر شاهنامه» نیز مصداقی از گذر و تکرار است. پوستین کهنه از نیاکان راوی به او و سپس به نسل جدید می رسد. همچنان که «قاصدک» از این مجموعه نیز گذر و تکرار را می نمایاند.



#### ۱- برف

قصه برف قصه راوی و همراهانش است که در شبی برفی حرکت می کنند، پای بر نشان گام های از پیش رفتگان می گذارند و جلو می روند. برف می بارد و نشان پیشوایان را پاک می کند.

نشان گام های خودشان که تازه است هم با بارش برف پاک می شود:

برف می بارید و ما آرام،

گاه تنها، گاه با هم، راه می رفتیم.

هیچکس از ما نمی دانست

کز کدامین لحظه شب کرده بود این باد برف آغاز  
بکجامان می کشد باز. (۱۴)

۲- منظومه «ناگه غروب کلامین ستاره»:

در این منظومه از کتاب «از این اوستا» شاعر با سایه اش همراه می شود و در شهر می گردد تا شهر و مردم شهر را ببیند. راوی در رهگذر خود با بیچارگان و گرفتاران زیادی روبرو می شود و شرح حال آنان را می سراید:

با آنکه شب شهر را دیرگاهی ست

با ابرها و نفسلوهایش

ناریک و سرد و مه آلود کرده ست

و سایه ها را روبروده ست و نابود کرده است،

من با فسونی که جادوگر ذاتم آموخت

پوشاندم از چشم او سایه ام را

با سایه ی خود در اطراف شهر مه آلود گشتم،

اینجا و آنجا گذشتم... (۱۷)

۳- خوان هشتم

«خوان هشتم» از مجموعه «در حیاط کوچک پاییز

ساختار منظومه کتیبه با یک تکرار ساخته شده است. تکراری که اوجی از حسرت و ناامیدی با خود می آورد.

#### ۲- میراث

مبنای ساختار منظومه «میراث» هم بر پایه تکرار است. میراث روایت سنت و فرهنگ است که در شکل یک پوستین کهنه تجلی می یابد. پوستین کهنه مجموعه فرهنگ است که دست به دست از نیاکان به ارث می رسد. پدر راوی می خواسته است که پوستین را نو کند اما:

سالها زین پیشتر در ساحل پر حاصل جیحون

پس پدرم از جان و دل کوشید

تا مگر کاین پوستین را نو کند بنیاد

او چنین می گفت و بودش یاد:

«داشت کم کم شبکلاه و جبه من نو ترک می شد،

کشنگاهم برگ و بر می داد

ناگهان توفان خشمی با شکوه و سرخگون

برخواست. (۱۴)

راوی نیز چون پدر تصمیم می گیرد که به نو کردن

پوستین کهنه بپردازد اما «باز توفان تکرار می شود:

سالها زین پیشتر من نیز

خواستم کاین پوستین را نو کنم بنیاد

با هزاران آستین چرکین دیگر بر کشیدم از جگر

فریاد:

«این مباد آن باد!»

ناگهان توفان بیرحمی سیه برخواست (۱۵)

(ج) روایت هایی که ساختارشان بر مبنای گذر است:

در زندان» شرح گرفتار شدن رستم در چاهی است که شغاد نابرا در و ناجوانمرد برای او کنده بود. خوان هشتم گذر از پیروزی به گرفتاری است. رستم در مرحله و خوانی گرفتار می شود که با هفت خوان دیگرش فرق دارد. این خوان هشتم با دستان برادر نابرا درش کنده شده بود. راوی می گوید: رستم می توانست از این خوان هشتم هم بگذرد اما نخواست. رستم نخواست در دنیایی که برادر برادر را به چاه می اندازد بماند و چنین ناجوانمردی هایی را ببیند:

قصه می گوید:

این برایش سخت آسان بود و ساده بود همچنان که می توانست او، اگر می خواست، کان کمند شصت خم خویش بگشاید و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره ای، سنگی و فراز آید،

ور پرسی راست، گویم راست

قصه بی شک راست می گوید

می توانست او اگر می خواست

لیک (۱۸)

۴- آنگاه پس از تندر

این منظومه شرح شطرنج بازی راوی جادوست. پس از آن که بساط شطرنج پهن می شود و مهره ها بر عرصه آن حرکت می کنند و بازی گرم می شود ناگهان صدای تندر شنیده می شود و باران می بارد. باران شطرنج و برنامه های آن را به هم می ریزد. «آنگاه پس از تندر» نشان دهنده برنامه های پیش بینی نشده ای است که جریان عادی تاریخ را به هم می زند و بازی جدیدی را شروع می کند. «آنگاه پس از تندر» گذر از یک مرحله به مرحله تازه ای است.

د) تکرار طنز آمیز ظهور یک قهرمان

۱- آدمک

قصه «آدمک» ظهور طنز آمیز و طعنه آمیز یک نقال امروزی است که در حصار جعبه تلویزیون به نقالی می پردازد. او علیه تمام قهرمانان گذشته برمی خیزد و آنان را خیالی و نابود شده می داند. او گذشته و میراث گذشته را رد می کند و دوره مدرن را می پذیرد. «آدمک» در این منظومه، تکرار حضور یک نقال اما با حضوری طعنه آمیز، ناآگاهانه و مضحکانه است. «آدمک» نقالی است که به جای زنده نگهداشتن میراث فرهنگی گذشته، قصد نفی و نابودی آن را دارد:

جعبه ی جادوی طرار فرنگان همچنان گرم فسونسازی

و پراکتدن فریب و چربک اندازی:

«راستین چند و چونها بشنو از نقال امروزمین

قصه را بگذار

قهرمان قصه ها با قصه ها مرده ست

دیگر اکنون دوری و دبری ست

به اندازه ی کس گندم،

مرد و مرکب ناگهان در ژرفنای دره غلتینند

و آن کس گندم فرو بلمیلشان یکجای سر تا سم. (۲۰)

چنان که ملاحظه گردید «مرد و مرکب» و «آدمک» از

نمونه های طنز آمیز انسان هایی هستند که در جامعه

گذر یافته اند.

### منابع

- ۱- ضیاءالدین ترابی، امید دیگری، صص ۱۱ و ۱۲.
- ۲- سیماداد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، صص ۲۵۳.
- ۳-...، امید دیگری، صص ۱۲۹.
- ۴- محمدرضا محمدی آملی، آواز چگور، صص ۱۶۰.
- ۵- اخوان، در حیاط کوچک پاییز در زندان، صص ۸۵.
- ۶- اخوان، آخر شاهنامه، صص ۱۱۷.
- ۷- همان، صص ۱۳۳.
- ۸- همان، صص ۶۲.
- ۹- اخوان، از این اوستا، صص ۲۷.
- ۱۰-...، آخر شاهنامه، صص ۳۳.
- ۱۱- همان، صص ۱۴۷.
- ۱۲-...، از این اوستا، صص ۱۱.
- ۱۳- همان، صص ۱۳.
- ۱۴-...، آخر شاهنامه، صص ۳۶.
- ۱۵- همان، صص ۳۸.
- ۱۶- همان، صص ۱۱۰.
- ۱۷-...، از این اوستا، صص ۹۷.
- ۱۸-...، در حیاط کوچک پاییز در زندان، صص ۸۳.
- ۱۹- همان، صص ۸۶.
- ۲۰-...، از این اوستا، صص ۳۹.

### منابع

- ۱- اخوان ثالث، مهدی، آخر شاهنامه، چاپ دهم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
- ۲- اخوان ثالث، مهدی، از این اوستا، چاپ نهم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
- ۳- اخوان ثالث، مهدی، زمستان، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۱.
- ۴- اخوان ثالث، مهدی، در حیاط کوچک پاییز در زندان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات بزرگمهر، ۱۳۷۲.
- ۵- ترابی، ضیاءالدین، امید دیگری، چاپ اول، تهران: نشر دنیای نو، ۱۳۸۰.
- ۶- داد، سیماداد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ اول، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۲.
- ۷- محمدی آملی، محمدرضا آواز چگور، چاپ اول، تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۷.

### منظومه «آنگاه پس از تندر»

اخوان ثالث، نشانگر برنامه های

پیش بینی نشده ای است که جریان

عادی تاریخ را به هم می زند و بازی

جدید را شروع می کند یعنی گذر از

یک مرحله به مرحله ای تازه تر.

کاتش افسانه افسرده ست

بچه ها جان! بچه های خوب!

پهلوان زنده را عشق ست

بشنوید از ما، گذشته مرد... (۱۹)

۲- مرد و مرکب

مرد در منظومه «مرد و مرکب» ظهور طنز آمیز و مضحکانه یک منجی اجتماعی است. قصه مرد می است که منتظرند تا به کمکشان بیاید. مرد منجی هم چون دن کیشوت به چاکران خاص خود دستور می دهد که خورجین گهر بفتش را بیاورند. او مسلح می شود و به طرف خندستان به راه می افتد! از جمله طرفداران او دو موش هستند که کالایشان در انبار می پوسید! مرد و مرکب می رسند اما مرد وقتی سایه خود را می بیند از آن می ترسد، رم می کند! و در دره فرو می رود. عاقبت قهرمان مضحک چنین بیان می شود:

مرد و مرکب رم کنان، پس پس گریزان، لفعج و لب خایان،

سایه هم ز آنگونه پیش آیان.

«آی!

چاکران! این چیست؟

کیست؟»

باز هیچ از هیچ

همچنان پس پس گریزان، او قتان خیزان

در گل از زردینه و سیل عرق لیزان

گفت راوی: در قفاشان دره ای ناگه دهان وا کرد،

به فراخی و به ژرفی راست چونان حلق ما مردم

نه خلیایا، من چه می گویم؟